

شهری ایرانی با نام فارسی بر کران اروندرود

اردشیر سگوند

اشاره: درباره‌ی شهری باستانی «اَبْلَه» در کنار رود دجله در «میان‌رودان» = بین‌النهرین، سخن بسیار رفته است. بهترین کار پژوهشی به پارسی در این زمینه تاکنون، همان مقاله‌ی است که در مدخل «اَبله» در جلد دوم **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی** به قلم علی رفیعی نوشته شده است. مقاله‌ی حاضر شامل مطلبی تازه و بکر است که در هیچ یک از منابع دیگر نیامده است و به همین دلیل برای بررسی بیش‌تر پژوهشگران در این‌جا چاپ می‌شود.

(حافظ)

شده‌اند که دیگر کم‌تر کسی می‌تواند به ریشه‌ی کهن و ایرانی‌شان پی ببرد.

بی‌توجهی به ریشه‌ی ایرانی این نام‌های جغرافیایی، سبب شده تا در پژوهش‌های دقیق و عالمانه‌ی آکادمیک نیز پاره‌یی از آن‌ها، یونانی یا سریانی پنداشته شوند.^۴ این پندار نادرست، گذشته از اسقاط حق ایرانیان و زبان فارسی در شکل‌گیری بخش‌هایی از جغرافیای تاریخی عراق، در شناسایی دقیق برخی رویدادهای تاریخی و پیوندشان با یکدیگر نیز می‌تواند یک مورخ را دچار لغزش کند. این گفتار کوششی است در شناسایی ریشه‌ی فارسی و ایرانی یکی از نام‌های جغرافیایی تاریخی سرزمین عراق: اَبْلَه.

موقعیت جغرافیایی شهر «اَبْلَه»

آن‌گونه که از گزارش‌های تاریخی برمی‌آید «اَبْلَه» Obbala شهری بوده است در منتهی‌الیه جنوب ولایت «میسان» بر کرانه‌ی رود اروند و در فاصله‌ی نزدیک به جایی که بعدها «بصره» در آن ساخته شده

□ سخن گفتن از شهرهای ایرانی با نام‌های فارسی در «میان‌رودان» (عراق)، البته موضوع تازه‌یی نیست. چرا که گذشته از این‌که در روزگار باستان نام پاره‌یی از جای‌های کهن جغرافیایی میان‌رودان، ایرانی (زاگرسی)^۱ بوده است؛ سرزمین عراق بویژه در روزگار فرمانروایی دودمان‌های اشکانی و ساسانی، بخشی از جغرافیای ایران به شمار می‌رفته^۲ و تخته‌گاه آنان نیز در آن سرزمین و بر کران دجله واقع بوده است؛ تیسفون. با این همه، پیشینه‌ی بیش‌تر نام‌های ایرانی جای‌های جغرافیایی در سرزمین عراق، به روزگار ساسانی برمی‌گردد که از میان آن‌ها می‌توان از پایتخت امروزی عراق یاد کرد: بغداد که خود نامی است فارسی و پیدایش آن را باید به روزگار پادشاهی اردشیر بابکان مربوط دانست.^۳

در دوره‌ی اسلامی پاره‌یی از نام‌های فارسی جغرافیایی تاریخی عراق، یا فراموش شده و نام‌های تازه‌ جانشین آن‌ها شد و یا با گذشت روزگار، آن‌چنان دگرگون

است. پژوهشگر نامدار «لسترنج» درباره‌ی موقعیت جغرافیایی شهر «اَبْلَه» چنین نوشته است: «بین این دو نهر [نهر معقل و نهر ابله] و آب‌های شط‌العرب جزیره‌یی تشکیل گردیده که آن‌را جزیره‌ی بزرگ می‌نامند و شهر ابله در زاویه‌ی جنوب خاوری آن جزیره، بالای مصب نهر ابله در شط‌العرب واقع است.»^۵

در روزگار ساسانیان «اَبْلَه» شهری مهم بوده و ایرانیان در آن‌جا ساخلوپی (پادگان) نیز داشته‌اند. چنان‌که شادروان «عبدالحسین زرین‌کوب» نیز به این موضوع اشاره کرده و چنین نوشته‌اند: «در این زمان ابله پادگان و پاسدارخانه‌یی داشت و در قلمرو ساسانیان بود.»^۶

شهر «اَبله» برای مردمان ساکن در جزیره‌العرب به منزله‌ی دروازه‌ی ورود به سرزمین باستانی «هند» یا همان «میسان» بوده است؛ چنان‌که طبری در این‌باره نوشته است: «ابوجعفر گوید: وقتی خالد از کار یمامه فراغت یافت و هنوز آن‌جا مقیم بود ابوبکر صدیق بدو نوشت که سوی عراق رو و از دروازه‌ی هند یعنی ابله آغاز کن و با پارسیان و اقوام دیگر که در قلمرو شاهی آن‌ها هستند الفت‌انداز.»^۷

گویا واقعه‌ی «ذات‌السلاسل» در سال ۱۲ هجری که رویارویی مسلمانان به سرکردگی خالد بن ولید با مرزبانان ایرانی بوده هم در حدود همین شهر رخ داده است.^۸

مسلمانان در سال ۱۷ هجری در عهد خلافت عمر در مجاورت شهر «اَبله» در خشکی و در حاشیه‌ی بیابان، ساختمان شهری را آغاز کردند که رونق آن بعدها و طی چندین قرن از اهمیت

ابله کاست: بصره. «مسلمین که بصره شهر جدید خود را خواستند بسازند جای آن را بالاتر از ابله نزدیک حاشیه‌ی بیابان قرار دادند...»^۹ زرین کوب نیز در این باره می‌نویسد: «این ابله در آن زمان شهری بود نزدیک خلیج و تا حدودی در محل کنونی بصره...»^{۱۰}

بصره - این رقیب نوحاسته و عرب تبار ابله - اگرچه در قرون نخستین اسلامی در اوج جوانی راه پیشرفت و رونق و آبادانی می‌پیمود، اما در ابله نیز در حفظ رونق و شکوفایی دیرین خویش می‌کوشید. تا آن‌جا که در قرن پنجم هجری، ناصر خسرو آن را دیده و به آبادانی از آن یاد کرده است: «و شهر ابله که بر کنار نهر است و نهر بدان موسوم است شهری آبادان دیدم...»^{۱۱}

شکوفایی و آبادانی «اَبَلَه» در قرون نخستین اسلامی، هم‌چنان شهره‌ی آفاق بوه چنان‌که آن را از «جنات اربعه» دانسته‌اند. «این ابله... هوایی گرم و تب‌خیز داشت اما چندی بعد به سبب صفا و آبادی نزد عرب از جنات اربعه به شمار می‌آمد.»^{۱۲}

مؤلف کتاب «آثار عجم» نیز در این باره چنین نوشته است: «... چهار موضع از مواضع ارض را ترجیح داده‌اند بر سایر مواضع آن، از حیث آب و هوا و غیرهما... شعب بوآن و غوطه دمشق و صغد سمرقند و اَبَلَه بصره است...»^{۱۳}

قومیت ساکنان «اَبَلَه»

درباره‌ی قومیت ساکنان شهر اَبَلَه باید گفت گمان نمی‌رود که همه‌ی آنان ایرانی تبار بوده باشند و با توجه به این که در روزگار ساسانیان، مسیحیان، یهودیان و صابئین نیز در شهرها و آبادی‌های ایران می‌زیسته‌اند، به احتمال زیاد گروه‌هایی از آنان بویژه صابئین نیز در آن‌جا می‌زیسته‌اند؛ که در این میان شاید صابئین در اکثریت بوده‌اند. به این دلیل که شهر یاد شده در منطقه‌ی پر آب بوده و این موقعیت به منزله‌ی چراغ سبزی بوده است برای کشاندن صابئین بدان‌جا.

به هر روی نام ایرانی و فارسی این شهر گویای آن است که از دیرباز یک اکثریت ایرانی و فارسی‌زبان در آن می‌زیسته‌اند و گرنه ممکن بود با نامی غیرفارسی در عرصه‌ی جغرافیای ایران، ظاهر و شناخته شود.

تاریخ: ۲۸/۱۱/۱۳۸۸

داشته فرزندان و ارباب ندرت جناب پروفسور امین

بادرود و احترام مزاولان!

استدلال‌های منسوخ شده و عالمانه‌ی شما در پژوهش‌ها و شناختن فرهنگ ایرانی بسیار ارزشمند است. اگرچه من گمان می‌کنم که شما در این باره استوارتر باشید. جناب پروفسور! مقاله‌ی «با عنوان «اَبَلَه» شهری ایران با نام فارسی بر کران اروندر» در شناختن شهرها، مطلبی است نادرست. اولاً که برای نخستین بار در کتاب یک پژوهش مستقل به شناختن شهر ایران «اَبَلَه» در ریشه‌ی فارسی نام آن پرداخته است که امیدوارم مورد پذیرش واقع شود.

برآتم تا به یازده خدا در زمینه‌ی حل‌ناپذیر تاریخی ایران در سینه‌ی انبیا، سخنان دیگران نیز می‌نویسم که امیدوارم تا مدتی یاد شده، سرگشته‌انداخته باشد! این شاه...

در باب این مقاله پیش از این می‌گویم و در باره‌ی آن را به حضرت باک‌وازی می‌نویسم.

با سپاس مزاولان

امید شیرگون
شیرگون

زوال «اَبَلَه»

این شهر ایرانی به موازات رونق و گسترش یافتن بصره، اندک‌اندک اهمیت و اعتبار پیشین خود را از دست داد تا آن‌جا که در قرن هشتم هجری به گزارش منابع تاریخی، قریه‌ی بیش نبوده است. برای نمونه‌ی این بطوطه با نام قریه از این شهر یاد کرده است: «در یک قرن پس از قزوینی ابن بطوطه ابله را فقط یک قریه دانسته و همین جاست که در دوره‌ی جدید ابنیه‌ی برپا گردید و بصره‌ی نو ایجاد شد.»^{۱۴}

ریشه‌ی ایرانی نام «اَبَلَه»

پژوهشگران نام این شهر را متأسفانه به نادرست، غیرایرانی و آن‌هم یونانی دانسته‌اند. برای نمونه لسترنج می‌نویسد: «اَبَلَه که معرب کلمه‌ی یونانی «آپولوگوس» می‌باشد، سابقه‌ی آن از زمان ساسانیان بلکه قدیم‌تر است...»^{۱۵} همین موضوع را شادران زرین کوب نیز گوشزد نموده‌اند: «... اما نام آن ظاهراً یونانی بود...»^{۱۶}

اما نگارنده‌ی این سطور چنین می‌پندارد که نام «اَبَلَه» نه تنها یونانی و معرب نیست، بلکه یک واژه‌ی مرکب فارسی است. این نام از دو بخش ساخته شده است: آب یا «آو، آو» شکل دیگر آن در گویش‌های غرب و جنوب غرب ایران + پَلَه، آب‌پَلَه، آوِپَلَه، آوِپَلَه

(Owpala). «پَلَه» (pala) در گویش‌های غرب ایران هم‌چون «لُری» و «لُکی» به معنی بندی است که در جلوی جریان آب می‌سازند. سد، آب‌بند، چیزی را در پله‌ی آب گذاشتن یعنی آن چیز را جلوی جریان آب گذاشتن و مانع جاری شدن آن گشتن.

از آن‌جا که اعراب در زبان خویش واج صامت (بی‌صدا) «پ» را ندارند، در نام «پَلَه» آن را به حرف «ب» بدل کرده و نام «آب‌پَلَه» را به صورت «آب‌بَلَه» (abbala) درآورده‌اند، سپس دو حرف «ب» را در هم ادغام کرده و با تشدید به کار برده‌اند: اَبَلَه.

به‌جای واژه‌ی «آب» نیز شکل گفتاری و عامیانه‌ی آن نیز که کاربرد بیش‌تری داشته به کار رفته است. اوبَلَه، اَبَلَه. البته این شکلی است که در نزد اعراب کاربرد داشته و سپس در نوشته‌های دوره‌ی اسلامی نیز رواج عام یافته است و گرنه جای تردید نیست که فارسی‌زبانان هم‌چنان شکل کهن‌تر آن یعنی «اوپَلَه» (Owpala) را آسان‌تر و روان‌تر می‌توانسته‌اند به کار ببرند.

و اما این که «چرا این شهر ایرانی بدین نام خوانده شده است؟» پرسشی است که پاسخ دادن به آن، چرایی پیدایش نام «اَبَلَه» را در جغرافیای تاریخی ایران روشن می‌سازد.

در روزگار ساسانیان به فرمان شاپور از کنار این شهر تا «هیت» (Hit) در شمال غرب بغداد امروزی خندق‌کنده و آب در آن روان کرده بودند تا از دست‌درازی‌های اعراب و رومیان در آن حدود پیشگیری شود. «از اَبَلَه تا هیت، واقع در بالای انبار، تقریباً به موازات فرات، شاپور دوم معروف به ذوالاکتاف خندق ساخته بود برای پیشگیری از تجاوز رومی‌ها و اعراب. درون این خندق، از قدیم آب روان کرده بودند تا مانع تجاوز بدوی‌هایی باشد که در نواحی سفلی عراق گه‌گاه به خیال تاخت و تاز به آبادی‌های سرحدی ایران می‌افتادند. این خندق که به نام شاپور خوانده می‌شود مقارن آغاز فتوح اعراب قسمتی از آن هنوز وجود داشت.»^{۱۷}

«لسترنج» نیز درباره‌ی این خندق چنین نوشته است: «در زمان فتوحات اولیه مسلمانان خندق معروف شاپور دوم موسوم به خندق شاپور موجود بوده است. این خندق به امر شاپور دوم که اعراب وی را شاپور ذوالاکتاف لقب داده‌اند، در قرن چهارم میلادی حفر شده بود. خندق مزبور از هیت شروع می‌شود تا اَبَلَه (نزدیک بصره کنونی) امتداد می‌یابد و در آن‌جا به خلیج می‌رسد.»^{۱۸}

اکنون می‌توان گفت نام «اَبَلَه» یا برگرفته از خندق‌ست که به فرمان شاپور دوم در آن حدود کنده شده است: آب و پَلَه: آب و

خندق. و یا این که این نام توصیفی از موقعیت جغرافیایی شهر یاد شده بوده است: آب‌پَلَه (abpala) شهری که در پله‌ی آب است. شهری که در مسیر جریان آب قرار دارد. و این توصیف با موقعیت جغرافیایی شهر اَبَلَه که منطقه‌یی پر آب بوده است، کاملاً مطابقت دارد.

به هر روی این نام یک نام ایرانی (فارسی) مرکب است که نه تنها با زبان یونانی هیچ پیوندی ندارد (آن‌گونه که محققین پنداشته‌اند) بلکه پیدایش و رواج آن نیز ریشه در فرهنگ و زبان ایرانیان دارد که پیش از ظهور اسلام گروه‌هایی از آنان در منتهی‌الیه جنوب عراق امروزی می‌زیسته‌اند که خود ناحیه‌ی سر حدی امپراتوری ساسانی به شمار می‌رفته است.

گفتنی است جز شهر یاد شده، جاهای دیگری نیز در غرب و جنوب غربی ایران با نام «اَبَلَه» هست که گواه ایرانی‌بودن این نام و آشنا بودن آن در جغرافیای تاریخی ایران است. با این تفاوت که این نام‌ها با واژه‌ی «سَر» ترکیب شده‌اند؛ که در نام برخی مناطق جغرافیایی غرب و جنوب غربی شناخته است. برای نمونه «سَرابَلَه» (Sarbela) در استان ایلام و در شمال شرقی شهر «ایلام» و «سَرابَلَه» در شمال «کرمانشاه» بر سر راه کرمانشاه به کامیاران و «سَرپَلَه» (Sarpala) در شمال شهر «اندیمشک» در شمال استان خوزستان در کنار خط آهن اندیمشک به تهران.

از آن‌چه در این گفتار کوتاه درباره‌ی شهر کهنسال و ایرانی «اَبَلَه» گفته شد، اکنون موارد زیر را فهرست‌وار می‌توان دریافت:

۱- نام آن فارسی و از دو بخش «آب» و «پَلَه» (بند، سد، آب‌بند) ساخته شده است.

۲- پیشینه‌ی پیدایش و رواج این نام به روزگار ساسانی و شاید هم پیش از آن برمی‌گردد.

۳- دروازه‌ی ولایت «میسان» (Maysan) از جنوب به شمار می‌رفته و در روزگار ساسانی شهری مرزی و مهم بوده است.

۴- افزون بر رونق اقتصادی، یکی از مراکز نظامی و پادگان‌های ایران در روزگار ساسانی بوده است.

۵- دروازه‌ی ورود اسلام به ایران بوده چنان‌که پاره‌یی زد و خوردهای آغازین اعراب با مرزبانان ایرانی در واپسین سال‌های دوره‌ی ساسانی هم در آن حدود روی داده است.

۶- در دوره‌ی اسلامی نیز تا چندین قرن از رونق و آبادانی و شکوفایی برخوردار بوده، چنان‌که از «جنات اربعه» به شمار

می‌رفته است.

۷- آبادانی بصره و گسترش و پیشرفت آن در درازمدت، اندک‌اندک «أبله» را از رونق انداخته و سرانجام دفتر زندگی آن را برای همیشه بسته است. ■

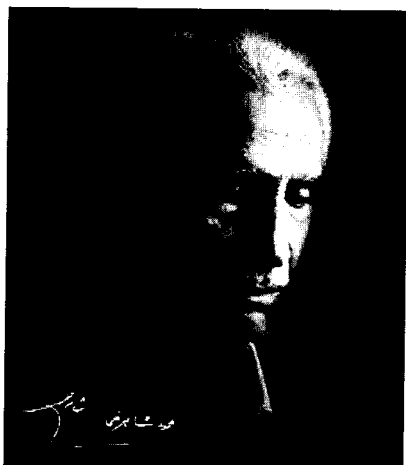
پی‌نوشت

- ۱- در این‌جا منظور از زاگرسی، اقوام باستانی زاگرس‌نشین است که در غرب ایران امروزی از کرمانشاه تا لرستان و ایلام ساکن بوده‌اند.
- ۲- در روزگار ساسانی، عراق امروزی را «ایران‌شهر» می‌گفته‌اند. دل ایران‌شهر.
- ۳- از آن روی که اردشیر و گویا پسرش شاپور اول نیز، عنوان «بغ» داشته‌اند. بغ: شاه، بزرگ و با توجه به این‌که تاجگذاری اردشیر بابکان در بغداد نیز گزارش شده است، می‌توان گفت پیدایش این نام به افتخار حضور وی در آن‌جا و عنوان پادشاهی‌اش در پیوند است. بغداد: شاه داد. شاه‌آفرید. به بغداد بنشست بر تخت عاج / نهاده به سر بر ز پیروزه تاج (شاهنامه‌ی فردوسی)
- ۴- برای نمونه نام «ماحوزه» (ماهوزه) که سریانی دانسته شده و نام «أبله» مورد نظر این گفتار که یونانی پنداشته شده است.
- ۵- لسترنج، گی، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه‌ی محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۷۳، ص ۴۸.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۸، ص ۲۹۶.
- ۷- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۲، جلد چهارم، ص ۱۴۷۹.
- ۸- از این روی می‌توان گفت که شهر «أبله» یکی از دروازه‌های ورود اسلام به ایران به شمار می‌رفته است.
- ۹- جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۵۱.
- ۱۰- تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۲۹۶.
- ۱۱- سفرنامه‌ی ناصر خسرو، مصحح عباس رکنی، شرح دکتر جعفر شعار، نشر قطره، چاپ اول ۱۳۷۱، ص ۱۵۳.
- گفتنی است که «اصطخری» نیز از «أبله» به فراوانی نعمت و آبادانی یاد کرده است: «... و این ابله شهری کوچک بود، لیکن نعمت فراوان دارد و آبادان است...» (مسالک و ممالک، ترجمه‌ی فارسی «المسالک و الممالک») از قرن ۶۰۵ هجری تألیف ابواسحق ابراهیم اصطخری به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۷، ص ۸۳.
- ۱۲- تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۲۹۶.
- ۱۳- آثار عجم، تألیف محمد نصیر فرصت شیرازی، تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسائی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۷، چاپ اول، جلد دوم، ص ۴۹۳.
- ۱۴- جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۵۲.
- ۱۵- همان، ص ۵۱.
- ۱۶ و ۱۷- تاریخ ایران بعد از اسلام، صص ۲۹۷-۲۹۶.
- ۱۸- جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۷۱.

تقدیم به روان پاک استاد محمود شاهرخی (جذبه)

جذبه‌ی عشق

ع. مشفق کاشانی



وای ما، کان سفری رندِ خطرخواه گذشت
سالکی دل‌شده از قافله‌ی آه گذشت
در طربخانه‌ی اشراق چو زد جامی چند
مست مستانه ازین بر شده خرگاه گذشت
مرگ در جاذبه‌ی هیبت چشمش لرزید
پایه‌پا کرد به درگاه و به ناگاه گذشت
جان علوی به سرآپرده‌ی میعاد نهاد
تکیه بر ذکر توکلتُ علی الله گذشت
یوسف مصر ملاحظت به بن چاه چه دید؟
که به بال طلب از پنجره‌ی ماه گذشت
تا به سر منزل عنقا رسد از «جذبه»ی عشق
آفتابی شد و از بام سحرگاه گذشت
کاروان سخن پارسی از دشت جنون
دستش از دامن او گشت چو کوتاه گذشت
اشک حسرت ز فراقش به دل و دیده‌ی من
شعله‌یی بود که از خاطر جانکاه گذشت

قصه‌ی عشق و جوانمردی و ایثار و صفاست
آن‌چه از نام بلند تو در افواه گذشت